

از : دکتر. رضا آراسته

استاد دانشگاه ژرژ واشنگتن

ایران

مسائل و امکانات

رهبران آزاد و بیدار و مقتدر

اجرای اصل قدرت بعنوان وسیله مردم‌خواهی.

(۴)

در مقاله اول بعضی از گفتارهای ناقص نویسندگان خارجی را در باره خصوصیات روحی بعضی از ایرانیان تکرار کردیم . در مقاله دوم اصول جامعی را به منظور تجزیه و تحلیل و تجلیات تمدنی از منابع موجود یعنی طبع انسان ، ذات جامعه و تمدن و هدف‌های آینده کشف کردیم . در مقاله سوم عصاره ذاتیات ایرانیان یعنی آن محرک اصلی که عمق روح هر

ایرانی حساس را بتلاطم درمیآورد که فاصله بین خود و طبیعت را از میان بردارد بیان کردیم و گفتیم که ایرانی حقیقی در گذشته و حال سعی داشته است که در محیط متغیر و ناامن خود آزادی درون را بدست آورد.

* * *

در این مقاله سعی میکنم که بطور مختصر حدود قدرت را معلوم کنیم . علاقمندی که نشان دهیم که قدرت وسیله است و طبیعتا ارزش آن بستگی بخصوصیات روحی افراد مقتدر دارد.

همین خصوصیات افراد است که جهت و سیر قدرت را معلوم می کند. علاوه بر این سعی میکنیم مظاهر و تجلیات قدرت بخصوص جنبه مثبت آنرا که وسیله مردمی و مردم خواهی و آبادانی شده است بدست دهیم.

قبلا باید اشاره کنیم که ما هم میدانیم که در تاریخ ملل ، در زندگی هر جامعه ، در شرق ، در غرب ، در زمان گذشته و حتی در عصر ما بیشتر اوقات قدرت وسیله تخریب و بیدادی شده است . اغلب اوقات چون خنجرى تیز در دست زنگی مست بوده است و نیز میدانیم که هر جا قدرت با خصوصیات روحی ناسالم هم آهنگ شده است و خود را تسلیم امراض روحی فردی یا افرادی نموده است نتایج مضر و خساراتی پدید آورده است که بعضی اوقات قرنها طول کشیده تا دو مرتبه سلامت روحی و امنیت اجتماعی و آبادانی و عمران بآن دیار رو کرده است . در تاریخ خودمان هنوز عواقب کار یکنفر «محروم» مانند آغامحمد قاجار در کرمان و در روحیه مردم آن دیار باقی است . این مرد محروم از لذت جنسی خود نمونه جالبی برای روانشناسان مخصوصا برای کسانی که مایلند تاثیر محرومیت قوای جنسی را در روحیه و خصال افراد مورد توجه قرار دهند میباشد.

نمونه دیگر اینگونه افراد در غرب و در قرن ما هیتلر و دستیاران و بازماندگان او بودند. و نیز در درجات خفیفتر می توانیم بگوئیم که اغلب پدران ، رؤسای ادارات و رؤسای گروههای اجتماعی و حکمرانان و رهبران تا اندازه ای در هر جا و هر زمان در بکار بردن اصل قدرت بهمان اندازه هوش و ذکاوت بخرج داده اند که خصوصیات روحی آنان اجازه میداده است . عبارت دیگر خصوصیات روحی حدود و جهت سیر قدرت

را تعیین می‌نماید. مردم ضعیف که امنیت روحی ندارند از طریق کسب قدرت سعی می‌کنند امنیت خود را بدست آورند. علاقمندند که نا امنی درون ناشی از ترس را با وسایل خارجی تسکین دهند. در چنین حالی فرد کم کم بنده قدرت میشود. هرچه قدرت بیشتر میشود فرد محتاجتر میشود. باید قدرت بیشتری بدست آورد تا قدرت و وضع قبلی را حفظ کند. درهرجا و هر مکان بدون توجه به درجه قدرت این امر هم صادق بوده است. تاریخ مغرب زمین معلول این اصل است. امروز وضع بدرجه خطرناکی رسیده است. آنقدر قدرت درمراکز خاصی جمع شده است که اگر خدای نخواستند نگهداری آن يك لحظه هم بدست «زنگی مست» بیفتد همه در آتش ناگهانی می‌سوزند. انسان اگر مالك بهشت نشده است بالقوه صاحب جهنم است - دوزخی که از جهنم خداوند هم صدها مرتبه سوزنده‌تر میباشد. سیاستمداران این اصل مضر و خطرناک را بعنوان‌های مختلف لازم صلح میدانند بدون آنکه توجه کنند که صلح را باید وسیله تغییر خصوصیات اجتماعی مردم برقرار کرد نه بوسیله تجمع و تکثیر سلاحهای مخرب. خلاصه آنچه که میخواهم توجه کنم اینکه من هم با خواننده هم عقیده‌ام که در گذشته و حال اصل قدرت اغلب اوقات برای ارضای تمایلات شخصی و یا گروه خاصی بکار رفته و نیز باو هم عقیده‌ام که قدرت برترین گروه خاصی بیشتر اوقات موجبات از بین رفتن دیگران را فراهم کرده است. در اینکه قدرت جنبه منفی داشته است شکی نداریم درعین حال بدون اصل قدرت اصولا عصرهای طلائی تاریخ بشر امکان نداشته است و لکن درچنین زمانی قدرت در دست «انسانی» «بزرگ و متواضع»، انسانی خلیق و مدبر بوده است. این گونه افراد حتی درزمانهایی که بیداری مردم بدرجه عالی نرسیده بود، موجبات حرکت مولده، حرکت بجهت توسعه، عمران، پیشرفت، تجدید حیات، بهبود رفتار اجتماعی را فراهم می‌کرده‌اند.

ما هم می‌دانیم که «داریوش» بمعنی «دارنده خردپاک و اندیشه‌های نیکوست» و نیز همه میدانیم که داریوش اولین کودکی بود که در آئین زرتشتی - در آنروز که زرتشت هنوز مذهب خود را علنی نکرده بود - متولد شد و از رهبری پیغمبر و پدری پراز صفات انسانی برخوردار شد. در جوانی از راستان و هنرجویان و نیکمردان بود. قبل از سی سالگی بر «گوماتائی» غاصب «سمبل دروغ»، نماینده کذب و نادرستی برتری یافت و برکشوری وسیع مسلط گردد. داریوش از افرادیست که در عین شاهی و داشتن آنهاهم قدرت انسانی خلیق بود. این صفت فقط خاص «شاخص» مردم هر عصری است. فقط زمانیکه فرد میزان رفتار انسانها میشود خود را میتواند بصورت عینی ارزش‌یابی نماید. فقط در چنین مقامی فرد میتواند

حدود زندگی و مرگ را در یک آن احساس کند و در عین حال خود مظهر عمل نیک گردد. بدون چنین صفتی و بدون رسیدن بدرجه کمال انسانی امکان نداشت که داریوش جهت قدرت را بطرف امور ساختمانی چه در ساختن راه و چه در ایجاد تشکیلات نوو چه در بخشش و چه در قدر شناسی وفاداران و صاحبان کمال و خرد بکار برد. داریوش برای عصر ما جزء تاریخ قدیم است و لکن در عصر خود مردی متجدد و مبدع بود که مبدء حرکت گردید.

در موقعیکه اردشیر ساسانی بر اردوان اشکانی مسلط شد باز میتوانیم جنگ بین خصوصیات و سجایای عالی انسانی و صفات نامطلوب را بصورت شخصیت اردشیر در برابر منش اردوان دید. باردیگر اردشیر را نمونه وحدت و یکدلی می بینیم. زبان و دل و عمل همه از یک نیرو و قدرت می گیرند و همین قدرت معنوی بود که مظاهر نو بوجود آورد. او نه تنها سلسله ای نو تأسیس کرد بلکه اساسی نو ریخت که بنای تمدن ساسانی بر آن استوار گشت. و نیز میدانیم که چون در عقد سلسله ساسانی خللی افتاد مرد کامل دیگری چون انوشیروان مظهر فلسفه زردشتی گردید. هضم چنین فلسفه ای میتوان گفت موجبات وحدت با معنی زندگی خاصی را فراهم می کرد و قدرت وسیله از قوه بفعال آوردن آن میشد. جالب توجه اینست که این افراد هم مرد حاضر و هم مرد سفر بودند هم اهل رزم و اهل بزم، هم مقید و هم آزاده، هم قدر شناس علما و هم بخشنده بر فقرا، از همه گذشته نیک نفس و مردم خواه بودند. همه داستان پیرزن و خانه او را در کنار کاخ انوشیروان که موجب کجی قصر ولی بقای راستی و داد گردید میدانیم. و نیز همه داستان شکار رفتن انوشیروان و خرید نمک از روستائی را شنده ایم و نیز همه میدانیم که هر ماه انوشیروان نیز مانند افسران حقوق می گرفت و روزی بدون انداختن تکمه لباس سرفه حاضر شد. مأمور او را مورد بازخواست قرار داد. اینگونه داستانها حقیقت زندگی مردم باز یافته است. شرح حال انسانهای جامع است که اصل قدرت بهیچوجه نمیتواند آنانرا بزنجیر بکشد ولی به آنها وسیله میدهد که منشاء بوجود آوردن طرحی نو گردند. تجلیات روحی افراد مقتدر باز یافته گاهی بصورت دیگر مانند عمل ابو مسلم خراسانی درمی آید. و یا مانند کردار اسماعیل سامانی که وقتی سر بازش از باغستانی می گذشتند نگهبانی را مأمور میکرد که حتی سیبی از شاخه ای چیده نشود تا عدالت برقرار گردد و یابصورت جوانمردی و شخصیت یعقوب لیث صفار بروز می کند. بهترین نمونه قدرت در راه عمران وجود شهر اصفهان است که زاده خصوصیات شاه عباس و چند فرد دیگر صفوی میباشد. و یا شهر شیراز است و کریم خان زند. این مرد نیک نفس

و شجاع «لر» نمونه مردی و صلح و جوانمردی بوده است. از این دسته شاهان که بگذریم نمونه های زنان کامل «گوهر شادآغا» است. این زن متجدد خوش ذوق و مدبر نمونه خاصی است که زنده دلش در کاشی های «مسجد گوهرشاد» مشهد هنوز هم نمایان است. عجب است که هنوز شرح زندگی چنین زنی که قرنها قبل از آزادی اجتماعی زنان زیست ولی از عمل های نو بی بهره نبود نوشته نشده است. (من تاکنون ندیده‌ام) نمونه دیگر ما در مجدالدوله دیلمی بوده که خود نیز مظهر سیاست شد.

نمونه های دیگر در سطح وزیران معتبر ما از قدیم الایام تاکنون وجود داشته است با آنکه اغلب اوقات کار بعضی از این گونه افراد موضوع حسد و کوته نظری و سعایت دیگران میشده سازندگان تمدن ما بدون داشتن مدیران و وزیران قابل امکان نداشته است. در هر جائیز چنین بوده است. امروز نیز چنین است. قدرت امریکا در یکصد و هشتاد میلیون مردمیکه بنده شکم و ماشین هستند نیست بلکه در مغزهای متنوع. در وجود چند صد هزار نفر عالم زبردست. می گویند داریوش آرزوی این داشته که ایکاش علمای بیشتری در کنارش بودند. حال بعضی از افسراد «نیم پخته» می گویند که همین انوشیروان عادل چند صد نفر از پیروان مزدک را زنده بگور کرد و از ایشان «آدمستان» ساخت. یا شاه عباس پراز تناقض بود و حتی بزرگترین سردار خود را بوضع فجیعی ازین برداشت. و نیز فلان وزیر مثل «صاحب ابن عباد» در لقمه مهمانش «مو» می دید... و قس علی ذلك. ما هم اغلب این امور را تصدیق میکنیم ولی اگر احوال این افراد را تجزیه و تحلیل کنیم به این نتیجه میرسیم که اغلب این اتفاقات در دوره قبل از کمال بوده است. در آنروز که ترس ناامنی وجود دارد فرد هرکس هم که باشد فرصت زیاد برای بکار بردن قدرت در امور ساختمانی و عمران و تجدید حیات مردم ندارد. در آنروز که ترس به احترام و ناامنی به مهر و ایمنی تبدیل شود قدرت فرد مقتدر جز سیر عمرانی نمیتواند داشته باشد. در آنروز که فرد بدرجه کمال میرسد خودبخود احساس می کند که فئای جسم و قدرت حتمی است فقط و فقط از طریق آفرینندگی و خلق و ایجاد محیطی سالم فرد میتواند به مرحله «بقا» برسد. در این چنین حالی است که نیروها سیر مثبت پیش می گیرند و همه بنفع همه و برای رشد جامعه و رضایت خاطر فرد مقتدر بکار میرد.

نتیجه آنکه اصل قدرت وسیله بحرکت انداختن استعداد ها و نیروهای انسانی بمنظور ایجاد تمدنی نوست. این عامل مثبت هر وقت با نیروی هنرمندان و مردم مستقل هم آهنگ شده است نتیجه آن عصر های طلائی بوده است که در مقاله بعد شرح میدهم. (ناتمام)